Journal of Studies in Applied Language (JSAL), **Vol. 7, No. 2**, Spring 2024, pp. 01–26. ISSN: 2980-9304
© Bonyan Pouya Pajooh Andisheh Institute (BPPAI), 2024. This is an Open Access article, distributed under the terms of the Creative Commons Attribution licence (http://creativecommons.org/licenses/by/4.0/), which permits unrestricted re-use, distribution, and reproduction in any medium, provided the originalwork is properly cited.

The Utilization of Agricultural, Animal Husbandry, and Avian Terminology and Expressions in Shahriar's Heydar Baba Collection with a Focus on Azeri Language [In Persian]

Ayat Shokati [1*]

1 Assistant professor of persian language and literature. Faculty of Humanities. Khoy branch. Islamic azad university. Khoy. Iran

***Corresponding author:** shokati81@yahoo.com

Received: 24 Mar, 2024 *Revised: 21 May, 2024* *Accepted: 08 Jun, 2024*

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

ABSTRACT

Shahriar's poetic work is inspired by the picturesque landscapes of Azerbaijan. Given Azerbaijan's historical reputation for its fertile soil conducive to agriculture and lush scenery, which have fostered a flourishing livestock industry and regional economy, the Heydar Baba collection showcases a variety of Azerbaijani terms and expressions specific to agriculture, animal husbandry, and avian life. This descriptive-analytical study, grounded in library research and oral literature, delves into the agricultural, animal husbandry, and avian vocabulary found in the Heydar Baba collection. The findings illustrate Shahriar's deep connection with nature, reflected in his extensive use of terminology related to these fields. Additionally, the geographic location of Azerbaijan has made agricultural and animal husbandry practices, including poultry farming and bird breeding, significant aspects of the region, with even the natural landscape influencing the nomenclature of rivers and mountains, as well as children's toys inspired by agriculture and animal husbandries, such as Alak-dulak, Qab-bazi, and Tokhm-morgh Bazi. Moreover, a lexical analysis reveals that some words have transcended literary boundaries, with certain terms long circulated among Azerbaijani speakers, having Persian origins and being distorted Persian terms like Baqcha, Yunja, Zemi, Gul, Dasteh Gool, Alcha, Armut, Tokhm, Tuleh, Ghaz, Qirqi, Bildirchin, Durna, and Urdak. Others, such as Meviz, Bagh, Gardekan, and Gulbesar, retain their Persian form. This study also highlights the metaphorical use of certain words, adding layers of meaning through similes, metaphors, or allusions, exemplified by Gulbesar. Lastly, the influence of nature is evident in the derivation of place names and even vegetables, like Qarah Kul, Qara Cheman, Dashli Bulakh, and Bulagh Uti.

Keywords: Sociolinguistics, Azeri Language, Shahriar, Heydar Baba Collection, Animal Husbandry Terms, Agricultural Terms.

مجله زبان کاوی کاربردی (JSAL) ISSN: 2980-9304
دوره هفتم، شماره ۲ (پیاپی ۱۶)، بهار ۱۴۰۳، صص ۰۱-۲۶

کاربرد شاعرانه‌سازها و اصطلاحات کشاورزی، دامداری و طیور آذری در منظومه حیدربابای شهریار؛ با تأکید بر زبان آذری

آیت شوکتی[1]*

۱. استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده علوم انسانی، واحد خوی،داتشگاه آزاد اسلامی،خوی.ایران
*نویسنده مسئول مقاله Email: shokati81@yahoo. com

دریافت: ۱۴۰۳/۰۱/۰۵ اصلاح: ۱۴۰۳/۰۳/۰۱ پذیرش: ۱۴۰۳/۰۳/۸۹

چکیده

شعر شهریار متأثر از طبیعت زیبای آذربایجان است. با توجه به اینکه منطقه آذربایجان از دیرباز به علت خاک حاصلخیز، مستعد کشاورزی و سرسبزی حاصل از آن، موجب رونق دامداری بوده و از ارکان رونق اقتصادی منطقه محسوب می‌شده است ، لذا منظومه حیدربابا، مشتمل بر اصطلاحات و لغات فراوان آذری مختص کشاورزی، دامداری و طیور است. در این مقاله که به روش توصیفی- تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای و ادبیات شفاهی مردم تدوین شده، اصطلاحات کشاورزی و دام و طیور موجود در منظومه حیدربابا بررسی گردیده است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که طبیعت‌گرایی و انس با طبیعت باعث شده که شهریار از واژه‌های مربوط به این حرفه‌ها با بسامد بالایی بهره بگیرد، نکته دیگر اینکه، که به دلیل موقعیت جغرافیایی منطقه آذربایجان، پیشه کشاورزی و دامداری و زیر شاخه‌های آن، پرورش طیور و ماکیان، حائز اهمیت بوده و حتی نام رودها، کوه‌ها و . . . نیز برگرفته از طبیعت بوده و حتی ابزار بازیهای کودکان نیز برگرفته از کشاورزی، دامداری و طیور است؛ از جمله، الک دولک، قاب‌بازی و تخم‌مرغ‌بازی. همچنین بررسی واژگانی این منظومه نشان از آن است که بخشی از این واژه‌ها امروزه از بستر ادبیات ما خارج شده‌اند و بخشی از آن‌ها که از دیرباز در بین مردم آذربایجان رد و بدل می‌شود، ریشهٔ فارسی داشته و از لغات فارسیِ تحریف شده‌اند از جمله: باخچا، یونجا، زمی، گول، دسته گول، آلچا، آرموت، تخم، طوله، قاز، قیرقی، بیلدیرچین، دورنا و اوردک. برخی دیگر نیز مانند مویز، باغ، گردکان و گلبسر فارسی و حتی بدون تحریف به کار می‌رود. در این پژوهش بخشی از لغات وجود دارد که در معنی مجازی به کار رفته‌اند و حامل بار معنایی دیگری بودند که در برگیرنده تشبیه، مجاز یا کنایه می‌شدند؛ از جمله گلبسر. مطلب دیگر اینکه برخی از اسامی اماکن و حتی سبزیجات نیز برگرفته از طبیعت است؛ نظیر قره‌کول، قره‌چمن، داشلی بولاخ و بولاغ اوتی.

واژگان کلیدی: زبان شناسی اجتماعی، زبان آذری، شهریار، منظومه حیدر بابا، اصطلاحات دامداری، اصطلاحات کشاورزی.

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

۱ مقدمه

«خُشگِناب یکی از روستاهای استان آذربایجان شرقی است که در دهستان عباس شرقی بخش تیکمه‌داش شهرستان بستان‌آباد واقع شده‌است. »(کاویانپور، ۷:۱۳۷۹) این روستا در دامنه کوه به صورت شیب‌دار واقع شده است. روستای خشگناب در دامنه‌های کوه‌های بزقوش واقع شده و آب و هوای آن در بهار و تابستان، معتدل و مطبوع و در پاییز و زمستان، سرد می‌باشد. این روستا از سطح دریا ۱۸۱۰ متر ارتفاع دارد. خشگناب، در گذشته یکی از روستاهای آباد منطقه بستان‌آباد در آذربایجان بود که امروزه به یکی از روستاهای کم جمعیت تبدیل شده‌است. این روستا با قرار داشتن در نزدیکی یکی از شاخه‌های مهم جاده ابریشم (جاده ارتباطی میانه- تبریز)، از قدمتی طولانی برخوردار است که در حال حاضر دارای حدود ۸ خانوار و جمعیتی بالغ بر ۲۲ نفر می‌باشد. مختصات جغرافیایی ۴۷ درجه و ۷ دقیقه طول شرقی و ۳۷ درجه و ۴۱ دقیقه عرض شمالی، در ۲۳ کیلومتری شهر تیکمه‌داش، ۳۸ کیلومتری شهرستان بستان‌آباد و ۸۳ کیلومتری تبریز قرار دارد.

از شخصیت‌های مهمی که در این روستا، روزهای کودکی خود را گذراندند، می‌توان وکیل سید اسماعیل موسوی معروف به حاج میر آقای خشگنابی و استاد شعر ادب فارسی و ترکی محمدحسین بهجت تبریزی ملقب به شهریار را نام برد که در منظومه حیدربابایه سلام خود، از این روستا و کوه حیدربابا در روستای خشگناب نام برده‌است.

روستای خشکناب با توجه به این که زادگاه استاد سید محمدحسین بهجت تبریزی متخلص به شهریار، شاعر پارسی‌گوی آذری‌زبان است، سرمایه عظیمی برای فرهنگ دوستان به شمار می آید. با اینکه این روستا اکنون خانوار و جمعیت کمی دارد، اما حس و حال اشعار شهریار هنوز در آن محسوس است. چشمه‌اش خشکیده اما هنوز کبک‌هایش پروازکنان صحنه‌ای از اشعار استاد را به تصویر می‌کشند.

شهریار، شاعر پارسی‌گوی آذری‌زبان، در سال ۱۲۸۵ هجری شمسی در روستای خشکناب در بخش قره‌چمن آذربایجان متولد شد. مهمترین اثر پرشور استاد شهریار که به چندین زبان زنده دنیا ترجمه و منتشر شده است، منظومه حیدربابایه سلام می‌باشد که در آن، دوران شیرین کودکی خود را که در روستای خشگناب گذرانده بود، با زبان شعر به تصویر خیال سروده است و دل و روح هر شنونده و خواننده‌ای را خوش می‌نوازد.

هر استان و کشور و جامعه‌ای، شناسنامه‌ای دارد که شخصیت‌های برجسته فرهنگی و هنری و علمی، شناسنامه و مبین هویت فرهنگی هر منطقه ای هستند. منطقه آذربایجان نیز شناسنامه‌ای به نام شهریار دارد که منطقه خشگناب آذربایجان به واسطه او، به خود می‌بالد. کوه حیدربابا یکی از

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

کوههای مهم این منطقه است . این کوه از لحاظ زمین‌شناسی اهمیت چندانی ندارد ولی از دیدگاه اجتماعی می‌توان به اهمیت آن از نظر مورد خطاب بودن ادبی در اشعار شهریار اشاره کرد.

از نظر صنعت گردشگری (توریسم) و جاذبه‌های طبیعی، تالاب قوری‌گل در ۱۵ کیلومتری بستان آباد و ۳۰ کیلومتری تبریز و کوه حیدربابا در روستای خشکناب، زادگاه شهریار، از مولفه‌های مهمی است که حیدربابا به آن دامن زده است.

با توجه به اینکه زبان رایج در منطقه آذربایجانی می‌باشد، حیدربابای شهریار، نقشی اساسی در حفظ فرهنگ و آداب و رسوم منطقه داشته به‌طوری‌که همه گونه‌های ادبیات شفاهی منطقه را شامل می‌شود.

شغل مردم منطقه، وابسته به کشاورزی و دامداری بوده و نشات گرفته از وجود آب و زمین مرغوب است. لذا دامداری و کشاورزی، یکی از ارکان اصلی زندگي مردم به شمار می رفت. اشارات پیدا و پنهان در حیدربابا به پیشه دامداری و کشاورزی، از پیشینه طولانی و قدمت این حرفه در این منطقه و رونق صنعت کشاورزی و دام و طیور حکایت می‌کند. بیشتر مباحث طرح شده در این منظومه، ریشه دام و طیور و کشاورزی دارند و این بدان جهت است که حرفه بیشتر مردم آن زراعت و دامداری بوده و شهریار آنها را لمس کرده است.

۱-۱ پیشینه پژوهش

پژوهش در باب شغل‌ها، به ویژه مشاغل سنتی در همه فرهنگ ها اهمیت دارد. برخی از مهم-ترین پژوهش‌های انجام گرفته، عبارتند از:

کریمی، اصغر(۱۳۵۲) «دامداری در ایل بختیاری»، مرکز ملی پژوهش‌های مردم‌شناسی و فرهنگ عامه ، ش ۱۲۹ و ۱۳۰

میرزایی، جعفر و قیطوری، عامر(۱۳۸۶)« واژگان و اصطلاحات دامداری در گویش لکی »، نامه فرهنگستان، س۹، ش۳۳.

اما درباره ثبت لغات و اصطلاحات دام و طیور و کشاورزی در زبان آذربایجانی به عنوان یک تحقیق مستقل، هیچ اثر مکتوبی وجود ندارد و پژوهش حاضر کاری نو و تازه است.

۱-۲ ضرورت پژوهش

ضرورت پژوهش از آنجاست که بخشی از این لغات به فراموشی سپرده شده و برای نسل حاضر ناآشناست.

۱-۳ روش تحقیق

پژوهش حاضر به شیوه توصیفی- تحلیلی و مبتنی بر مطالعات کتابخانه‌ای همراه با بهره‌گیری از ادبیات شفاهی گویش‌وران آذری‌زبان گردآوری شده است.

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

۲ واژه‌ها و اصطلاحات کشاورزی

۲-۱ اماکن مربوط به خشکی:

کول دیبی Kol dibi: زیر بوته، زیر درختچه

کول دیبیننن دوشان قالخوب، قاچاندا (Kol dibinnan dovşan galxup gaçanda,) (شهریار، ۳۱:۱۳۸۲)

قره‌کول Qara köl:(قره: سیاه+ کول: بوته)(مشکین بوته) اسم دره‌ایست بغل کوه حیدربابا که دهکده قیش‌قرشاق را به ده خشکناب متصل می‌کند. (شهریار، ۲۷۰:۱۳۸۲)

حیدربابا، قره‌کولون دره‌سی (Heydar Baba Qara kölü n darasi,) (شهریار، ۴۲:۱۳۸۲)

باخچا Baxça : باغچه

باخچالارون چیچکلنوب آچاندا (Baxçalarun çiç k'l nüp açanda,) (شهریار، ۳۱:۱۳۸۲)

باخچالاری سارالماسین سولماسین (Baxçalar saralmas n solmasin)(شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

به سرسبزی باغچه‌هایش دعا می‌کند و می‌گوید: الهی باغچه‌هایش به زردی نگراید و پژمرده نشود.

چارداخ çardax: آلونک، سایبان

بایرام یئلی چارداخلاری ییخاندا (Bayram yeli çardaxlar y xanda) (شهریار، ۳۱:۱۳۸۲)

کوشن küşan : مرتع یا بخشی از سرزمین یک روستا یا شهر، چند روستا یا آبادی که با هم یک بخش یا منطقه کوچک را تشکیل می‌دهند، مرز دو سرزمین. (آپادیس)

« حیدربابا، قوری گولون قازلاری، گدیکلرون سازاخ چالان سازلاری،

کت- کوشنی پاییزلاری، یازلاری، بیر سینما پرده سی در گوزومده،

تک اوتوروب، سیر ائدیرم اوزومده»

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۳)

Heidar baba quri gölun qazlari Gadiklarun sazax çalan sazlari

Kat-küşani payizlari yazlari Bir sinema pardasidir gözumda

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

Tak oturub seir ediram özü mda r

قره‌چمن qara çaman: یکی از روستاهای استان آذربایجان شرقی است که در دهستان عباس شرقی بخش تیکمه‌داش شهرستان بستان‌آباد واقع شده‌است. این روستا مرکز دهستان عباس شرقی است و در سرشماری سال ۱۳۸۵ تعداد ۴۳۱ نفر (۱۲۳ خانوار) جمعیت داشت. در آن سال از این تعداد، ۲۵۲ نفر باسواد بودند. علت نام‌گذاری آن را وجود چمنزارهای پرپشت و بزرگ در اطراف رودخانه شهرچایی می‌دانند که از میانه روستا می‌گذرد. پلی سنگی بر روی این رود ساخته شده که دو سوی روستا را به هم می‌پیوندد. در شمال قره‌چمن کوهی به نام ساری‌پیر واقع شده‌است.

« حیـــدربابا، قـــره چمـــن جاداســـی، چـــووشلارین گـه ر سسـی - صداسـی ، »
(شهریار، ۳۳:۱۳۸۲)

Heidar baba qara çaman jaddasi Çovü şlarin galar sasi sadasi

باغ bağ : باغ
مجدالســادات گــولردی بــاغلار کیمــی Majdossādat gü lardi bağlar kimi(شــهریار، ۴۳:۱۳۸۲)
خنده زیبا و دلنشین مجدالسادات را تعریف می‌کند و می‌گوید: مجدالسادات مانند باغ می‌خندید. دهن مجدالسادات را به غنچه‌ای تشبیه کرده که موقع خندیدن مانند غنچه شکوفا می‌شد و طـراوت داشت.
یونجالیق yonjăliq: یونجه‌زار
بـــو یونجـــالیقلاردا اکیـــپ بیچمیشـــیک bu yonjăliqlărdă akip bičmišik

(شهریار، ۵۲:۱۳۸۲)

کردی kardi: باغچه‌های کوچک

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

هی سو آچیپ، کردییه گوز تیکردیک Hey su açip kardiya göz tikardik' (شهریار، ۵۳:۱۳۸۲)

زمی zami: زمین کشاورزی

بو زه‌میده گئدوب گوزدن ایتردیک Bu zamida gedüb gözdan itardik' (شهریار، ۵۵:۱۳۸۲)

۲-۲ اماکن مربوط به آب

بولاخ bulax: بولاق، چشمه در برخی موارد از جمله در بند ۴ به شکل بولاغ ذکر شده است.

اوزون گولسون، بولاخلارین آغلاسین (Üzün gülsün, bulaxlarun ağlasin,) (شهریار، ۳۲:۱۳۸۲)

شهریار جاری شدن چشمه را در حکم گریه چشمه در نظر گرفته و در حقیقت با استفاده از تشخیص و جاندارگرایی، به چشمه روح انسانی بخشیده است. جاری شدن آب چشمه دلیل بر آبادانی است و نماد روشنی محسوب می‌شود.

دورت بیریانون بولاخ اولسون، باغ اولسون (Dört bir yanun bulağ olsun bağ olsun,) (شهریار، ۳۲:۱۳۸۲)

خطاب به حیدربابا ضمن جمله دعایی می‌گوید: الهی چهار سمت و سویت، چشمه و باد باشد که محقق بودن این امر، آبادانی و روشنی را به ارمغان می‌آورد.

داشلی بولاخ Daşli Bulax: چشمه سنگی، اسم چشمه‌ای است.

داشلی بولاخ داش- قومونان دولماسین (Daşli Bulax daş gumunan dolmasin) (شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

الهی چشمه‌اش پر از سنگ و شن نشود یعنی به رونق و پرآبی چشمه دعا می‌کند.

دینه بولاخ، خیرون اولسون آخارسان (Deyna bulax xeyrün olsun axarsan,)

افقلره خمار خمار باخارسان (Üfüqlara xumar xumar baxarsan) (شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

چشمه را مثل انسانی تصور کرده و می‌گوید به چشمه بگو خیرت باد که جاری هستی و به خماری به افق و دوردست می‌نگری.

چای çay: نهر

بولاخ قینر چای- چمنین گوزونده (Bulax qeynar çay çimanin gözünda) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

گول göl : تالاب

بولاخ گنه گلیب، گولی دولدورور؟ Bulax gina galib göli doldurur?

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

یـا قوروبـوب، باخچـالاری سـولدورور؟ Ya quruyub baxçalar soldurur? (شـهریار، ۱۳۸۲:۴۳)

قوری‌گول qurigöl : (برکه خشک، تالاب خشک)« اسم برکه بسیار بزرگ دریاچـه‌ماننـدی اسـت پای گردنه معروف شبلی و کنار جاده تهران که با تجمع قازها و مرغابی‌های وحشـی، گـاهی منظـره باشکوهی پیدا می‌کند، چون تابستان‌ها، مقدار زیادی آب آن کم شده و عقب می‌زند، برکـه خشـک خوانده می‌شود»(شهریار، ۱۳۸۲:۲۶۳) در ۳۰ کیلومتری جنوب شـرق تبریـز و در ۱۵ کیلـومتری غرب شهر بستان‌آباد در مجاورت روستای یوسف آباد قرار گرفته‌است . منـابع تأمین‌کننـده آب ایـن تالاب از آب‌های جاری ناشی از برف و باران و تعدادی چشمه‌های زیرزمینی است کـه در کـف آن جریان دارند.

حیدربـابـــا، قـوری گولـون قـازلاری، Heidar baba quri gölun qazlari (شـهریار، ۱۳۸۲:۳۳)

سولی یر Suli Yer: زمینی که آب داشته باشد. « اسم محلی است»(شهریار، ۱۳۸۲:۴۱:۲۶۳)

حیـدربابا سـولی یـرین دوزونـده (Heydar Baba, Suli Yerin düzünda) (شـهریار، ۱۳۸۲:۳۴)

۲-۳ گل و متعلقات و انواع آن

گول gül : گل

مـن قاییـدیب بیـر ده اوشـاق اولایـدیم!

بیر گول آچیب اُندان سورا سولایدیم»

man qayidib birda uşaq olaydim

bir gül açib ondan sora solaydim

(شهریار، ۱۳۸۲:۳۵)

نوروز گلی nôruz guli : (گل نوروز)، نوعی نرگس، گل پامچال، نوروز گلی: « گل بهمن، نـوعی نرگس صحرایی که عطرش مفید است و مانع زکام می‌شود، گل برف، گل کتانی»(زارع شاهمرسـی، ۱۳۹۴)که « در آغاز بهار، از زیر برف و غالباً از شکاف سنگ‌ها سر بر می‌آورد و به رنگ بنفش و به سیمای عروسی است شرمگین»(ر. ک. شهریار، ۱۳۸۲:۲۶۲)

ارضـــا منـــه نـــوروز گلـــی درردی! irzā mana nôruz guli darardi

(شهریار، ۱۳۸۲:۳۸)

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

قارچیچکی qar çiçaki : گل برف، « به رنگ سفید و به سیمای عاشقی است شنگول»(شهریار، ۲۶۲:۱۳۸۲)

نوروز گلی، قارچیچکی چیخاندا (Novruz gü li, qar çiçaki çixanda,) (شهریار، ۳۱:۱۳۸۲)

دسته گول dasta gü l : دسته گل

اوشاخلارون بیر دسته‌گول باغلاسین Uşaxlarun bir dasta gü l bağlasin,

یئل گلنده وئر گتیرسین بویانا Yel galanda ver gatirsin yana,bu

بلکه منیم یاتمیش بختیم اویانا Balka manim yatm ş baxtim oyana (شهریار، ۳۲:۱۳۸۲)

معمولا در لحظات پایانی عروسی، چند تن از بچه‌ها در حالی که رو به سوی عروس و پشت به مهمانان ایستاده اند، دسته گل عروس یا دسته گلهای دیگری را شاخه به شاخه کرده و به دختران دم‌بختی که پشت سر آنها ایستاده‌اند، پرتاب می‌کنند و دختران آن را به فال نیک گرفته و نشان بخت‌گشایی می‌دانند و در گرفتن آنها، تلاش کرده و گوی سبقت می‌ربایند.

چنین به نظر می‌رسد شهریار بر همین ذهنیت خطاب به حیدربابا می‌گوید:

بچه‌هایت دسته گل ببندند و آنها را به باد بسپار تا باد آنها را به این سمت بیاورد شاید بخت خفته من هم بیدار شود.

یارپاخ yarpax: یارپاق، برگ

خزان یئلی یارپاخلاری توکنده (Xazan yeli yarpaxlar tökanda) (شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

آغاشAğaş : آغاج، درخت

آغاشلاردا آللاها باش ایردی (Ağaşlar da Allaha baş ayardi) (شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

درختان نیز سر تعظیم به خدا فرود می‌آوردند. جاندارانگاری است و خمیده شدن شاخه‌های درخت را در نتیجه وزش باد، نوعی تعظیم در نظر گرفته است.

۲-۴ انواع محصولات کشاورزی

عاشیق آلما aşiq ălmăsi :« یک نوع سیب آبداری است که نیمی سرخ و نیمی زرد است و به این جهت سیب عاشق نام‌گذاری شده است»(شهریار، ۱۳۸۲: ۲۶۲)

آلما ălmă : سیب

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

هیوا heivă: به

« شـــنگیل آوا یـــوردی عاشـــیق آلماســـی گـــاه دا گئـــدوب اوردا قونـــاق قالماســـی

داش آتماســـی، آلمـــا، هیـــوا سالماســـی قالیـــب شـــیرین یـــوخی کیمـــی یادیمـــدا

اثر قویوب روحومدا، هر زادیمدا »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۳)

Šangil ăvă yü rdi ašiq ălmăsi
găh dă gedub ŏrdă qŏnăq qălmăsi
dăš ătmăsi ălmă heivă sălmăsi
qălib širin yŏxi kimi yădimdă
asar qoyü b rohomdă har zădimdă

بی ، گلینه دامنان، آلما آتاندا Bai galina damnan alma atanda (شهریار، ۱۳۸۲:۳۶)

گلبسر gü lbasar : خیار

قارپیز qarpiz : هندوانه

بوســـــتانلارین گلبســـــری، قـــــارپیزی Bostanlarin gü lbasari qarpizi

(شهریار، ۱۳۸۲:۳۷)

تورشا- شیرین آلچا turşa, şirin alça: آلوچه ترش- شیرین

حیدربابا، میرزممدین باخچاسی Heydar Baba Mirzammadin baxçasi ,

باخچـالارین تورشـا- شـیرین آلچاسـی Baxçalari n turşa, şirin alçasi , (شـهریار، ۱۳۸۲:۳۷)

آرموت armü t: آرمود، گلابی

ورزغانانان آرموت ساتان گلنده Varzagannan armü t satan galanda (شهریار، ۱۳۸۲:۴۰)

گردکان girdakān : گردو

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

مویزmaviz : نوعی کشمش
چرشنبه‌نین گردکانی، مویزی (Çarşanbanin girdakān , mavizi,) (شهریار، ۳۸:۱۳۸۲)
ایدهiyda : سنجد
شبچره‌سی، گردکانی، ایده‌سی (Şabçarasi, girdakān , iydasi,) (شهریار، ۳۹:۱۳۸۲)
قاباغ، قاباق ضabağ : کدو
تندیرلرده پیشیرردیک قاباغی (Tandirlarda pişirardik gabaği ,) (شهریار، ۴۰:۱۳۸۲)
تخم toxum : تخمه
ئوزون ییوب، تخملاریـن چیتلاردیـق (Özün yiyüp toxumlari n çitlardiq,) (شهریار، ۴۰:۱۳۸۲)
بوغدا Buğda : گندم
بوغدا وئریب، آرموتلاردان آلاردیق Buğda verib armutlardan alardiq (شهریار، ۴۱:۱۳۸۲)
قوورقا، قووورغا qovurqa : گندم برشته و بو داده
قوورقامیز ساز ایچنده اویناردی (qovurqamiz saz içinda oynardi) (شهریار، ۴۰:۱۳۸۲)
آلو خشک:
حیدربابا در ضمن این ابیات از طریقه خشک کردن آلو صحبت می‌کند که بعد از چیدن آلو از باغچه، آنها را برای استفاده در زمستان در پشت‌بام پهن می‌کردیم و دائما به آنها رسیدگی کرده و تا خشک شدن نهایی، زیر و رو می‌کردیم:
بو باخچادان آلچالاری درردیک ,Bu baxçadan alçalari darardik'
قیش آدینا چیخیب دامدا سرردیک ,qiş adina çixip damda sarardik'
هی‌ده چخیب یالاندان چوندررردیک ,Hey da çixip yalandan çöndararardik' (شهریار، ۵۸:۱۳۸۲)

۲-۵ انواع سبزیجات

بولاغ اوتی Bulağ oti: بولاغ اوتی یا علف چشمه نام های دیگری مانند شاهی آج، جرجیره آبی، رشاد، کرسون داردو همچنین به نام آب تره خوراکی هم ذکر شده است. یک گیاه شناور و وابسته به آب می باشد.
بولاغ اوتی، اوزهر سویون اوزونده (Bulağ oti üzar suyun üzünda,) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

یارپیز yarpiz: « همان پونه فارسی است که نغمه (گل پونه نعناع پونه) در وصف اوست، خود پیک بهار و از سبزیهای خوشبو و خوش‌گوار است، در ذائقه اهل دل مزه خاطرات انگیزی دارد، خاصه که در کنار چشمه‌سارها با نان و پنیر تازه دهات بخورند. »(شهریار، ۱۳۸۲:۲۶۵)

« حیدر بابا، بولاخلارین یارپیزی		Heidar baba bülaxlarin yarpizi (شهریار، ۱۳۸۲:۳۷)

آش ترەسی aş tarasi : سبزی آش. گفتنی است که با توجه به اینکه تره نوعی از سبزی است، در اینجا مجاز به علاقه جز و کل به کار رفته و به کل سبزی آش اطلاق می‌شود.
بو باغچادا آش ترەسی اکردیک Bu baxçada aş tarasi akardik', (شهریار، ۱۳۸۲:۵۳)

۲-۶ ابزارهای کشاورزی

اوراخ orax : اوراق، داس
بیچین‌اوستی، سنبل‌بیچن اوراخلار Biçin üsti sünbül biçan oraxlar
ایله بیل که زلفی دادار داراخلار Eyla bil ki zülfi darar daraxlar (شهریار، ۱۳۸۲:۳۵)
از آنجا که در ادب فارسی تشبیه زلف به سنبل، سابقه‌ای دیرینه دارد، شهریار با تخییلی ظریف، کمک تشبیه مرکب بدیعی ساخته و چیدن سنبل‌ها به وسیله داس را به شانه کردن موها مانند کرده است.
ول vul : « آلت خرمن‌کوبی است که در خود تبریز آن را (جرجر) می‌گویند، آلتی است که گاو یا الاغ بدو بسته و عمل خرمن‌کوبی را انجام می‌دهند»(شهریار، ۱۳۸۲:۲۶۶)
نوروز علی خرمنده ول سوررردی (Novruz ali xarmanda vul sürardi,) (شهریار، ۱۳۸۲:۳۸)

۲-۷ اصطلاحات معمول کشاورزی

چیچکلنمک çiçak'lanmak: گل و شکوفه دادن
باخچالارون چیچکلنوب آچاندا (Baxçalarun çiçak'lanüp açanda,) (شهریار، ۱۳۸۲:۳۱)
بیچین Biçin : درو، برداشت محصول
بیچین‌اوستی Biçin üsti: موقع برداشت محصول

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

بیچین‌اوستی، سنبل‌بیچن اوراخلار (Biçin üsti sünbül biçan oraxlar) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

بیچین‌چی Biçinçi : دروگر، خوشه‌چین

بیچین‌چیلر آیرانلارین ایچللر (Biçinçilar ayranlar n içallar,) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

اکمک akmak : کاشتن

بیچمک bičmak: درو کردن

بو یونجالیقلاردا اکیپ بیچمیشیک bu yonjăliqlărdă akip bičmišik

(شهریار، ۵۲:۱۳۸۲)

درمک darmak : برداشتن، چیدن

چیخماق همین دریب، آشا توکردیک Çixmaq hamin darip aşa tökardik', (شهریار، ۵۳:۱۳۸۲)

بو باخچادان آلچالاری درردیک (Bu baxçadan alçalar darardik',) (شهریار، ۵۸:۱۳۸۲)

اکینچی akinçi : کشاورز

اوجوز فقط اکینچینین زحمتی Ujuz faqat akinçinin zahmati,

بیته‌نینن آرتیق بیچه‌نینین اجرتی Bitaninnan artiq biçaninin ücrati, (شهریار، ۵۴:۱۳۸۲)

سولماخ solmax : پژمرده شدن

بیر گل آچیپ، اوندان سورا سولیدیم (Bir gül açip ondan sora soleydim) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

کاش به دوران کودکی برمی‌گشتم، شکوفا می‌شدم و سپس پژمرده می‌گشتم. باز هم شهریار برای بیان حالت خود از عناصر طبیعت کمک خواسته و با تشبیه خود به گل، بیان خود را ملموس‌تر کرده است.

کولش külaş : کاه‌بن، ساقه غلات

گاهدان ینوب، کولشلری کورردی (Gāhdan yenüp külaşlari kürardi) (شهریار، ۳۸:۱۳۸۲)

سوتول sütül: گندم شیری و نورس

تونقال قوروب، سوتوللری اوتردیک Tonqal qurup sütüllari ütardik',

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

قوش‌قووان quş qovan : مترسک
قوش‌قووانی چکیپ داشا دایاردوق ,quş qovani çakip daşa dayarduq
قـوش‌قـووان دا ایلـه بیـل کـی قابانـدی , quş qovan da eyla bil ki qabandi (شـهریار، ۵۵:۱۳۸۲)

۲-۸ بازیهای کودکانه حاصل از طبیعت

آغاج مینمک اویونی (āγāj minmak oyü ni) (بازی چوب سواری)
کودکان چوب بلندی را سوار شده و آن را اسبی فرض می‌کردند و با آن به این طرف و آن طرف می‌تاختند و گاه با چوب کوچکی نیز به آن زده و به خیال خود اسب را شلاق می‌زدند تا تندتر بدود

باخچـــالاردا تیرینگنـــی دییـــه ردیـــم، آی ئـــوزومی او ازدیـــرن گـــونلریم!

آغاج مینوب، آت گزدیرن گونلریم! »
(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۵)

bāxčālārdā tiringani diyardim
āy ozumi O āzdiran gunlarim
āγāj minib āt gazdiran gü nlarim

چیلینک آغاج اویونی (čilink ăγăj oyü ni) (الک دولک)
چلینک آغاج اویونی، « نامی دیگـر بـرای بـازی «پیـل دسـته»(گـویش بسـتان‌آبـاد و قـره‌چمـن)» (شاهمرسی، ۶۸:۱۳۸۷) است که بهزادی از آن با عنوان «چلینگ اویناما یا الک دولک بازی کردن (بهزادی، ۴۹۴:۱۳۶۹) یاد می‌کند. این بازی در شهرستان خوی با عنوان « چیلیک دسته» Čilik) (dasta شناخته می‌شود.
نام «چلینک اویونی» از نام استخوان نازک داخل ماهیچه که قلم نیز نامیده می‌شود، گرفته شده زیرا ترکهٔ چوب کوچک یعنی «الک» در نازکی و راستی و کشیدگی دو طرف، درست مثل این اسـتخوان است.
نکات ظریف در این بازی این بود که اولاً چیلینگ را از دو طرف تراش می‌دادند، ثانیاً در یک مـدل از این بازی، چیلینگ را روی زمین گذاشته و با آغاج یا دسته به آن ضربه می‌زدند و گاهی دو سـتون از آجرها را به فاصلهٔ خیلی کم می‌چیدند و چیلینگ را روی آن‌ها می‌گذاشتند و آنگاه با آغاج بـه آن ضربه می‌زدند و آن را پرتاب می‌کردند. گاهی نیز بازیکن حریف، چیلینگ را به بالا پرتاب می‌کرد و کسی که آغاج دستش بود، باید می‌توانست در هوا به چیلینگ ضربه بزند و آن را پرتاب کنـد. نکتـهٔ

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

آخر اینکه چیلینگی را که به هر طریق بازیکن با آغاج پرتاب کرده، اگر بازیکن حریف مـی‌توانسـت بگیرد، حریف برنده بود وگرنه بازنده می‌شد.

«آغاشـــلاردان چلینـــک آغـــاج کســـردوخ، قوروقچونـــون قورخیســـیندان اســـردوخ!»
(شهریار، ۵۳:۱۳۸۲)

ağağšlărdăn čilink ağağj kasardü x
qorŏqčŏnü n qorxisindăn asardü x

۲-۹ دامداری

دامداری یکی از پیشه‌های کهن بشری است و به گمان برخی، پیشینه ده هزار ساله دارد (برایدوود، ۱۷۳:۱۳۶۳).

وضعیت جغرافیایی و زیست محیطی، امکانات تغذیه‌ای و میزان نیاز به فراورده‌ها(ر. ک: بهرامی، ۸۵:۱۳۲۸)، ظرفیت و کیفیت چراگاهها و تامین تغذیه زمستانی(علوفه خشک)(ر. ک: پولادی، ۵۰۸:۱۳۸۱) از عوامل اصلی در تنوع و مقیاس دامداری است. منطقه آذربایجان نیز از دیرباز به دلیل وضعیت جغرافیایی خوب و چراگاههای وسیع و سرسبز، مستعد دامداری بوده و حضور در طبیعت بکر آذربایجان و روستای خشگناب، شهریار را چنان بر سر ذوق آورده که آنچه را با چشم دیده و با دل و از عمق جان لذت برده، بر زبان جاری سازد.

آت At: اسب

آتـین چـاپوپ، قیقاجیـدان چـالاردی (Atin çapup qeygajidan çalardi,) (شـهریار، ۳۶:۱۳۸۲)

مش ممی خان گوی آتینی اویناتدی (Maşmami Xan göy atini oynatdi,)

آتلی atli : اسب‌سوار

اوردان کچـن آتلـی سوسـوز اولماسـین (Ordan keçan atli susuz olmasin,) (شـهریار، ۳۴:۱۳۸۲)

الاخ ulax: الاغ

اوندا گوردون الاخ ایاخ ساخلادی (Onda gördü n ulax ayax saxladi,)

داغا باخیب، قولاخلارین شاخلادی (Dağa baxip qulaxlarin şaxladi)

قودوخ qodü x : بچه الاغ

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

« آخشـــام باشـــی نـــاخیریلان گلنـــده؛ قـــودوخلاری چکیـــب، ووراردیـــق بنـــده!

نـــاخیر گچیـــب- گئـــدیپ یتنـــده کنـــده، حیـــوانلاری چیلپـــاق مینـــوب قواردیـــق

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)

äxšäm bäši näxirilän galanda
qodü xlări čakib vörärdiq banda
näxir gečib - gedip yetanda kanda
heivänlări čilpäq minü b qovärdiq

قوزو(قوزی) و انواع رنگ آن:
قوزو quzu : بره گوسفند
آغağ : سفید
بوز boz: خاکستری
قرهqara : قارا، سیاه
قـــوزولارین آغـــی، بـــوزی، قـــرهســـی(quzular n ağ , boz , qarasi)
(شهریار، ۳۴:۱۳۸۲)
بو دوشلرده، قوزولاری یایاردوق (شهریار، ۵۵:۱۳۸۲)
قویـــون- قـــوزی، دام باجـــادا ملـــردی (qoyun quz dam bajada m l rdi,) (شـــهریار، ۴۵:۱۳۸۲)

قویون qoyun :گوسفند
قویون اولان، یاد گئدوبن ساغیلدی(qoyun olan yad gedü b n sağ ld) (شهریار، ۴۲:۱۳۸۲)
ملهمک m l mak : بع‌بع کردن
قویـــون- قـــوزی، دام باجـــادا ملـــردی (qoyun quz dam bacada m l rdi,) (شـــهریار، ۴۵:۱۳۸۲)
اینک İn k: گاو

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

اینکلـــرین، بولاماســـی، آغـــزی (İn k'l rü n bulamas ,ağ z ,)(شـــهریار، ۳۸:۱۳۸۲)
ساری اینک sar in k': گاو زرد
بو طوله‌ده ساری اینک دوغاردی (Bu tövl d sar in k' doğard ,) (شهریار، ۵۱:۱۳۸۲)
بزو bizov: گوساله
من بزووی قوجـاخلاردیم، قاچماسـین (M n bizov qucaqlard m qaşmas n,) (شـهریار، ۵۱:۱۳۸۲)
چپش čapiš : بزغاله یک‌ساله
چپشلری قیدیخلیان گونلریم!
چپیش کیمی اویناخلیان گونلریم! (شهریار، ۵۲:۱۳۸۲)

čapišlari qidixlyăn gü nlarim
čapiš kimi oinăxliăn gü nlarim

خود را به بزغاله‌ای تشبیه کرده که دائما در حال جنب و جوش است
دانا dana: گوساله یک الی دو ساله
اوشاق دئمه، ایپین قیرمیش دانا دئه Uşaq dem ipin qirm ş dana de,
بیر دانا دا دئمه اوتوز دانا دئه Bir dana da dem , lli dana de (شهریار، ۵۴:۱۳۸۲)
خود را به گوساله‌ای تشبیه کرده که دائما در حال جست و خیز است و حتی در تیز بودن و جنبیـدن، نه یک گوساله بلکه اندازه سی گوساله در تحرک بود.
دایچا dayça: کره اسب یک‌ساله
قـاپوپ ییـوب، دایچـا تکـین چاپـاردی (qapup yiyü p dayça t kin çapard ,) (شـهریار، ۴۴:۱۳۸۲)
اوخوییدیم، « چوبان، قیتر قوزونی» (Oxuyeydim çoban qeyt r quzun)
« اسم یکی از نغمه‌های شیرین محلی بود»(شهریار، ۲۶۳:۱۳۸۲)
گئچی geči : بز
قـورد گئچـی نـین شنگولوسـین ییـه نـده qurd gečinin šangü lusun yiyanda (شـهریار، ۳۵:۱۳۸۲)

بازیهای برگرفته از دامداری:
آشیق اویناماق (ăšiq oynămăq) (قاپ‌بازی)

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

قاپ‌بازی نیز یکی از بازی‌های رایج در بین کودکان آذربایجان بود که اکنون بیشتر در روستاها رایج است. این بازی انواع مختلف دارد. شهریار با اشاره به اصطلاحات خاص این بازی، آن را به زیبایی تمام بازگو می‌کند و می‌گوید:
علی قاپ سبز به من می‌داد، رضا برای من گل نوروز می‌چید.

« علـــی منـــه یاشـــیل، آشـــیق وئـــرردی! ali mana yāšil āšiq verardi
(شهریار، ۳۸:۱۳۸۲)

جیزیق و آشیق اویونی یا همان قاب بازی از بـازی‌هـای متـداول در گذشـته بـود، قـاب، اسـتخوان مفصل زانوی گاو و گوسفند را می گویند که بنا به ادبیات شـفاهی مـردم آذربایجـان بیشـتر پـس از خوردن کله پاچه بدست می‌آمد و بچه ها آن را برداشته، وسیلهٔ بازی و سرگرمی قرار می‌دادند.

« بـو دامـلاردا چـوخلی جیزیـغ آتمیشـام، اوشـــاقلارین آشـــیقلارین اوتموشـــام،
قورقوشـــوملی ســـققه آلیـــب- ساتمیشـــام،

(شهریار، ۱۳۸۲: ۵۱)

bu dāmlārdā čoxli jiziq ātmišām
ušqlārin āšiqlārin utmušām
qurqušumli saqqa ālib - sātmišām

ساققا : «قاب‌ها یا نوکشان به سمت راست (ساغ) بود یا به سمت چپ (سول). اگر رو بـه راسـت بود، برای نشانه گرفتن قاب‌های دیگر مناسب‌تر بود، چرا که نوکش به سمت بـالا بـود و روی زمـین گیر نمی‌کرد. این قاب از میان قاب‌های کج انتخاب می‌شد. گاهی هم قسمتی از آن را که «جیـک» نامیده می‌شد، پر از سرب مـذاب مـی‌کردنـد تـا سـنگین‌تـر شـود کـه آن را «سـقّه» مـی‌نامیدنـد. (حصاری، ۳۷۹:۱۳۷۹)

ترجمه بند به نظم فارسی:
« این بام جـــای بازی ما بود یک زمان
بردیم قاب‌های زیادی ز کودکـــــــان
بس قاب سربدار خریـــــدم ز دوستان

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

آن روز طفل بودم و شادان به بیش و کم
اکنون پر است پهنـــهٔ دنیای من ز غم» (ماکویی، ۱۲۵:۱۳۸۸)

غذاهای حاصل از دام:
غداهای حاصل از گوشت دام:
بوزباش boz baş: نوعی آبگوشت که با گوشت بُز، حبوبات ، سبزی و مـواد دیگـر درسـت کننـد. (معین)
مشد آجلی بوز باشلاری ییه‌ردی Maşd ajali boz başlari yiyardi (شهریار، ۳۶:۱۳۸۲)

غذاهای حاصل از شیر دام:
بولاما bulama: نوعی خوراک که از ترکیب شیر، تخم‌مرغ و شکر تهیه می‌شود.
آغز ağ z : اولین شیر
اینکلرین، بولاماسی، آغزی (İn k'l rü n bulamas , ağ z,) (شهریار، ۳۸:۱۳۸۲)
آیران ayran: دوغ
ماست را داخل مشک می‌ریختند و مقداری آب اضافه می‌کردند و آنقدر تکان می‌دادند که تبدیل به کره شود. کره را جمع نموده و باقیمانده آن را به صورت آیران(دوغ) از مشک خارج می‌کردند.
بیچین‌چیلر آیرانلارین ایچللر (Biçinçil r ayranlar n iç ll r,) (شهریار، ۳۵:۱۳۸۲)
اصطلاحات معمول دامداری:
ناخیر năxir : گله و رمه گاو و گاومیش
« آخشـــام باشـــی نـــاخیریلان گلنـــده؛ قـــودوخلاری چکیـــب، ووراردیـــق بنـــده!

نـــاخیر گچیـــب- گئـــدیپ یتنـــده کنـــده، حیـــوانلاری چیلپـــاق مینـــوب قواردیـــق

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)

ăxšăm băši năxirilăn galanda
qodü xlări čakib vŏrădiq banda
năxir gečib - gedip yetanda kanda
heivănlări čilpăq minü b qovărdiq

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

ناخیرچی nax rçi: گاوچران

سـحر تـزدن، نـاخیرچیلار گلـردی (,S h r tezd n nax rç lar g l rdi) (شـهریار، ۴۵:۱۳۸۲)

سوری : گله

سوری قالخیب، دولائیدان آشاردی (شهریار، ۴۰:۱۳۸۲)

اوتلاماق otlamaq : چریدن

قـوی قـوزولار آیـین- شـایین اوتلاسـین قویـونلارون قـویروقلارین قاتلاسـین

(شهریار، ۴۸:۱۳۸۲)

qoy qüzü lar ayin - şayin otlasin qoyonlarin qüyrüglarin qatlasin

ساغماق sağmag: دوشیدن

خانم ننم اینکلری ساغاردی (, Xanum N n m in k'l ri sağard) (شهریار، ۵۱:۱۳۸۲)

قورد: گرگ

قارانلیقدا قوردون گوزی پاریلدار

ایت it : سگ

نگهداری از گوسفندان و مراقبت از آنها در مقابل حمله حیوانات وحشی از جمله گرگها، می‌طلبـد تا دامداران از سگ‌های گله استفاده کنند. سگها شبانه‌روز دامها و چادرها را مراقبت کرده و آنها را از حمله حیوانات وحشی محافظت می‌کنند.

هورمکhürmak : عوعو کردن

داغـدان دا بیـر چوبـان ایتـی هـورردی (Dağdan da bir çoban iti hür rdi) (شـهریار، ۳۸:۱۳۸۲)

اولاشماق ulaşmag: پارس کردن

ایتلر گوردون قوردی سـئچوب، اولاشـدی (İtl r gördü n gurd seçü p ulaşd ,) (شـهریار، ۳۹:۱۳۸۲)

مکانهای دامی:

طوله tövl: طویله

قیش گئجه‌سی، طوله‌لرین اتاغی (q ş gec si tövl l rü n otağ) (شهریار، ۳۱:۱۳۸۲)

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

ظروف مربوط به دام:
بایدا Bayda : ظرف دهن‌گشاد مسی که در دوشیدن شیر به کار می‌رود.
بایدالارین سوتی آشیب- داشاردی (Baydalar n sü ti aşup daşard) (شهریار، ۱۳۸۲: ۴۰)
دییه‌ردی: باخ بایدا دولسون داشماسین (Diy rdi bax bayda dols n daşmas n)

اعضای بدن دام:
قویروق qü yrü g :دم

قـــوی قـــوزولار آیـــین- شـــایین اوتلاســـین قویـــونلارون قـــویروقلارین قاتلاســـین

(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۸)
qoy qü zü lar ayin - Şayin otlasin qoyonlarin qü yrü glarin qatlasin

۲-۱۰ طیور
قوش quŞ: پرنده

قوشلار تکین قاناد چالیب اوچاردیم ؟ »
(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۲)
quşlar takin qanad çalib uçardim?

گوزل قوشلار اوردان گلیب گچللر (Göz l quşlar ordan g lü p geç ll r,)
قره‌قوشلار سنن قوپوپ قالخار کن (Q r quşlar s nn n qopup qalxark n,) (شهریار، ۱۳۸۲: ۴۷)
کهلیک k hlik' : کبک
حیـدر بابـا کهلیکلـرون اوچانـدا (Heyd r Baba, k hlik'l rü n uçanda,) (شـهریار، ۱۳۸۲: ۳۱)
منـــیم روحـــوم ایلـــه بیلـــون اوردادور، کهلیـک کیمـین باتیـب، قالیـب قـاردادور

(شهریار، ۱۳۸۲: ۴۰)

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]
[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

manim ruhum eyla bilin ordādur
kahlik kimi bātib qālib qārdādur

خود را به کبک تشبیه کرده و می‌گوید: همانطور که کبک در برف می‌ماند، روح من نیز در آن دوران(گذشته) مانده است.

اوردا دوشه‌ر چیل کهلیگین فره‌سی (Orda düş r çil k hliğü n f r si,) (شهریار، ۱۳۸۲:۴۳)

فره f ra: جوجه جوان کبک یا کبوتر و غیره

کهلیک اوخور، دالیسیندا فره‌سی (K hlik' oxur dal s nda f r si) (شهریار، ۱۳۸۲:۳۴)

چیل çil: خال‌های قهوه‌ای و یا زرد روی پوست، ابلق، دارای رنگهای مختلف

گویرچین Göy rçin: کبوتر

گویرچینلر، دسته قالخیب اوچاللار (Göy rçinl r d st qalxup uçallar,) (شهریار، ۱۳۸۲:۴۵)

قاز qaz: غاز

حیدربابا، قوری گولون قازلاری، Heidar baba quri gölun qazlari (شهریار، ۱۳۸۲:۳۳)

بیلدیرچین bildirçin : بلدرچین

شکارچیلار بیلدیرچینی سوراخلار (Şikārç lar bildirçini soraxlar,) (شهریار، ۱۳۸۲:۳۵)

قیرقی Q rq :قرقی

قیرقی تکین، گدیک‌باشین آلاردی (Q rq t kin g dik' baş n alard ,) (شهریار، ۱۳۸۲:۳۶)

مانند قرقی سر گردنه را می‌گرفت. (تشبیه)

گئجه قوشی، گئجه قوشو geja qü şi: خفاش

« بایرامیدی، گئجه قوشی اوخوردی، Bayramidi geja qüşi oxurdi (شهریار، ۱۳۸۲:۳۷)

بایقوش Bayquş: جغد

بایقوشون دا دار اولماسین قفسی (Bayquşun da dar olmas n q f si,) (شهریار، ۱۳۸۲:۴۷)

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

دورنا durna: درنا

حیدربابا، گئجه دورنا گئچنده (Heyd r Baba, gec durna geç nd ,) (شهریار، ۴۷:۱۳۸۲)

اوردک ördk ': اردک

چای- چمنلر اوردک اولسون، قاز اولسون (Çay çim nl r ördk ' olsun, qaz olsun,) (شهریار، ۵۸:۱۳۸۲)

فراورده های طیور:

یومورتا yumurtā : تخم‌مرغ

یومورتانی گویچک گولّی بویاردیق yumurtāni göyčāk gü lli boyārdiq (شهریار، ۳۸:۱۳۸۲)

بازیهای مربوطه:

یومورتا اویونی (yŏmŏrtă oyü ni) (تخم‌مرغ بازی)

در آذربایجان، از چند روز مانده به عید نوروز، درخانواده‌ها برای کودکان تخم‌مرغ رنگ‌آمیزی می‌کردند که هنوز هم مرسوم است. بدین شکل که ابتدا تخم‌مرغ‌ها را با پوست پیاز یا کاه در آب می‌جوشاندند تا تخم‌مرغ‌ها در عین حال که می‌پزند، رنگ نیز بگیرند، سپس روی آنها نقش‌ها و اشکال مختلف می‌کشیدند. کودکان در دید و بازدیدها این تخم‌مرغ‌ها را که عیدانه گرفته‌اند، به طرز خاصی به هم می‌زدند و هر کس تخم‌مرغ‌اش می‌شکست، بازنده بوده و تخم‌مرغ را به طرف برنده می‌داد. بعضی اوقات پیش می‌آمد که بچه‌ای از روی زرنگی نوک تخم مرغ را سوراخ کرده و داخل آن را با سرب پر می‌کرد. از این رو در مسابقه برنده می‌شد و می‌توانست تمام تخم‌مرغ‌های دیگران را بشکند و همه را از آن‌ها بگیرد. استاد به زیبایی تمام این بازی شیرین را چنین به تصویر کشیده است :

تخم‌مرغ را به زیبایی و گلدار رنگ آمیزی می‌کردیم، به هم می‌زدیم و هر کدام می‌شکست، آن‌ها را پوست می‌کندیم. مگر از بازی سیر می‌شدیم؟

«یومورتانی گویچک گولّی بویاردیق چاققیشدیریب سینانلارین سویاردیق

اویناماقدان بیرجه مگر دویاردیق؟ »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۸)

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

yumurtāni göyčāk gü lli boyārdiq
čāqqišidrib sinānlārin soyārdiq
oynāmāqdān birja magar doyārdiq

۲-۱۱ اعضای بدن

قاناد qanad : پر

قوشلار تکین قاناد چالیب اوچاردیم ؟ »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۲)

quşlar takin qanad çalib uçardim?

شهریار با استفاده از آرایه تشبیه نهایت ذوق و شوق خود را چنین توصیف می‌کند: مثل پرندگان، بال و پر می‌زدم و پرواز می‌کردم.

گـــون ســـاچاندا، قیزیـــل پـــرده آچـــاللار ,Gü n saçanda q z l p rd açallar

قیزیل پرده آچیپ، ییغیب، قاچاللار ,q z l p rd aç p y ğup qaçallar

رفتار:

اوچماق uçmag : پرواز کردن، شهریار از آن در معنی کنایی بهره جسته و پرواز کردن کنایه از شاد و فرحناک شدن تواند بود

قوشلار تکین قاناد چالیب اوچاردیم ؟ »

(شهریار، ۱۳۸۲: ۳۲)

quşlar takin qanad çalib uçardim?

بیزده باخیب فرحله‌نیب بیر اوچاق ,Biz d baxup f r hl nü p bir uçaq

سـنیق- ســالخاق قانــادلاری بیــر آچــاق .S n q salxaq ganadlar bir açaq (شــهریار، ۵۸:۱۳۸۲)

بیر اوچیدیم بو چرپینان یئلینن (Bir uçeydim bu ç rp nan yelin n)

نتیجه‌گیری

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

بی‌تردید گردآوری واژه‌های هر زبان و گویشی در ماندگاری ادبیات آن سودمند است. شناسایی تخصصی واژه‌های کشاورزی، دام و طیور در منظومه حیدربابا نیز از کارهایی است که از نگاههای مختلف مفید است. پژوهش حاضر نشان داد که به دلیل موقعیت جغرافیایی منطقه آذربایجان، پیشه کشاورزی و دامداری و زیر شاخه‌های آن، پرورش طیور و ماکیان، حائز اهمیت بوده و حتی نام رودها، کوهها و . . . نیز برگرفته از طبیعت بوده و حتی ابزار بازیهای کودکان نیز برگرفته از کشاورزی، دامداری و طیور است؛ از جمله، الک دولک، قاب‌بازی و تخم‌مرغ‌بازی. همچنین بررسی واژگانی این منظومه نشان از آن است که بخشی از این واژه‌ها امروزه از بستر ادبیات ما خارج شده‌اند و بخشی از آن‌ها که از دیرباز در بین مردم آذربایجان رد و بدل می‌شود، ریشهٔ فارسی داشته و از لغات فارسیِ تحریف شده‌اند از جمله: باخچا، یونجا، زمی، گول، دسته گول، آلچا، آرموت، تخم، طوله، قاز، قیرقی، بیلدیرچین، دورنا و اوردک. برخی دیگر نیز مانند مویز، باغ، گردکان و گلبسر فارسی و حتی بدون تحریف به کار می‌رود. در این پژوهش به بخشی از لغات نیز برخوردیم که در معنی مجازی به کار رفته‌اند و حامل بار معنایی دیگری بودند که در برگیرنده تشبیه، مجاز یا کنایه می‌شدند؛ از جمله گلبسر. مطلب دیگر اینکه برخی از اسامی اماکن و حتی سبزیجات نیز برگرفته از طبیعت است؛ نظیر قره‌کول، قره‌چمن، داشلی بولاخ و بولاغ اوتی.

منابع و مآخذ

برایدوود. ر. (۱۳۶۳). انسانهای پیش از تاریخ. ترجمهٔ اسماعیل مینوفر. چاپ اول. تهران: انتشارات جیران.

بهرامی. ت. (۱۳۲۸). دامپروری خصوصی. تهران.

پولادی. ح. (۱۳۸۱). تاریخ هزاره‌ها: اجتماعی، سیاسی، فرهنگی و اقتصادی. ترجمه علی عالمی کرمانی. تهران.

دهخدا. ع. (۱۳۴۸). لغت‌نامهٔ دهخدا. زیر نظر دکتر محمد معین، دکتر سید جعفر شهیدی. تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

زارع شاهمرسی. پ. (۱۳۹۴). فرهنگ جامع ترکی- فارسی شاهمرسی. قزوین: انتشارات آزرمیدخت.

شهریار. م. (۱۳۸۲). کلیات اشعار ترکی به انضمام حیدر بابایه سلام. چاپ هفدهم. تبریز: انتشارات زرین.

کاویانپور. ا. (۱۳۷۹). زندگانی ادبی و اجتماعی استاد شهریار. چ۳. انتشارات اقبال.

معین. م. (۱۳۷۱). فرهنگ معین. چاپ هشتم. تهران: انتشارات سپهر.

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

Acknowledgements

We would like to express our thanks to reviewers for their valuable suggestions on an earlier version of this paper.

Declaration of Conflicting Interests

The author(s) declared no potential conflicts of interest with respect to the research, authorship and/or publication of this article.

Funding

The author(s) received no financial support for the research, authorship, and/or publication of this article.

[Downloaded from jsal.ierf.ir on 2026-11-05]

[DOR: 20.1001.1.29809304.1403.7.2.1.1]

REFERENCES

Braidwood R. (1984). *Prehistoric humans*. Translated by Ismail Minofer. 1th Edition. Tehran: Jiran Publications. [In Persian]

Bahrami T. (1949). *Private animal husbandry*. Tehran. [In Persian]

Poladi H. (2002). *History of millennia: social, political, cultural and economic*. Translated by Ali Alami Kermani. Tehran. [In Persian]

Dehkhoda A. (1969). *Dictionary of Dehkhoda*. Under the supervision of Dr. Mohammad Moeen, Dr. Seyyed Jafar Shahidi. Tehran: Tehran University Press. [In Persian]

Zare Shahmersi. P. (2014). *Comprehensive Turkish-Persian dictionary of Shahmarsi*. Qazvin: Azarmidokht Publications. [In Persian]

Shahriar M. (2003). *The generalities of Turkish poems by Haydar Babaye Salam*. 17th edition. Tabriz: Zarin Publications. [In Persian]

Kavianpur. A. (2000). *Literary and social life of Professor Shahriar*. 3th edition. Iqbal Publications. [In Persian]

Moeen M. (1992). *Moein dictionary*. 8th edition. Tehran: Sepehr Publications. [In Persian]